

ناصر تیرمحمدی

سیاحتی در دنیای ترجمه‌ها

مجموعهٔ مقاله‌ها و نقدها

گردآوردهٔ احمد خندان

کتاب

تهران ۱۳۹۹

فهرست

هفت	پیش‌گفتار
نه	یادداشت گردآوردنده
یازده	به یاد ناصر نیر محمدی

بخش اول: سیاحتی در دنیای ترجمه‌ها

۳	بازوهای تاشو واشو
۹	آقای بی‌گناهی که منحرف شد
۱۵	باب سوم: اندر دستگیری مترجم، سارق را
۲۲	رسم رمانتیک برده‌داری
۲۷	لنین در سال‌های خوب ...
۳۴	قضیه به‌شدت دویدن اطریشی‌ها ...
۴۱	آقایان قضات مواظب سیرابی متهمان ...
۴۶	تأملی در باب زبان مستوفی‌الممالکی
۵۲	یادداشتی پیرامون دیدار از مرغزار سرسبز بتهوون
۵۹	آدمم، دیدم، کوشیدم
۶۵	عشق در گودال
۷۲	مهتاب در بطری!
۷۷	حکایت عموزاده درجه سه ما
۸۳	نامه سرگشاده یک ایرانی به هرمان هسه

- ۹۴ زنِ درهم‌شکسته، ویرایش جدید!
- ۱۰۰ سرانجام عشق بزرگ
- ۱۰۸ گزارش یک حادثه
- ۱۱۳ حکایت من و جمال و گلبانو
- ۱۱۷ در حاشیهٔ انتخابات شورایی
- ۱۲۲ مردی که نان‌قندی دخترهای ...

بخش دوم: چند نقد و نظر دیگر

- ۱۳۱ باباگوریو
- ۱۳۷ زدگی، بیهودگی، واماندگی
- ۱۴۲ ترانه‌های عامیانهٔ چینی
- ۱۴۴ دردهای پنهان
- ۱۵۰ فرهنگ و زندگی
- ۱۵۶ مردی از کبوده، روستایی محبوب و غریب
- ۱۶۳ نگاه کج حرکت و پیشرفت
- ۱۶۶ گفت‌وگو با آیزایا برلین
- ۱۶۹ باغ
- ۱۷۵ داش غلوم مرگ تو حظ کردم از اشعار تو من
- ۱۷۸ دیدگاه

بازوهای تاشو واشو*

آن وقت‌ها که ما نوجوان و جوان بودیم، امکانات نبود. همین قضیه خیلی ما را عقب انداخت. البته چون چیز تازه‌ای نبود و به آن عادت کرده بودیم اصلاً ملتفت نمی‌شدیم که داریم عقب می‌افتیم. این بود که هرکس در همان جا که بود سرش به کار خودش بود. هر کاری هم، در همان حال عقب افتادگی، به قاعده جا افتاده بود و برای خودش رسم و رسموی داشت. مثلاً رسم بود و همه از آن خبر داشتند که کارهای اجرایی آدم اغلب با دست است؛ چون هنوز بازوهای خودکار تاشو واشو به بازار نیامده بود. پس این طور نبود که هر بازویی مثل امروز حق داشته باشد مستقل از دست بلند شود برای خودش کاری بکند. حتی اگر کار به قاعده و مقبولی مثل «دراز شدن از پنجره اتومبیل برای علامت دادن» باشد. اصلاً از این خبرها نبود. اگر یک وقت کسی پیدا می‌شد که می‌توانست «بازویش را دور سرش بچرخاند» شهر شلوغ می‌شد و مردم بیکار انگار که خر دجال دیده باشند دنبالش راه می‌افتادند. اوضاع بر همین منوال داشت سپری می‌شد که زد و امکانات پیدا شد. حالا یادم نیست که کجا پیدا شد. به هر صورت راه برای کارهای سرگرم‌کننده حسابی باز شد و خیلی‌ها رفتند این جور کارها را یاد گرفتند. این است که امروز می‌بینیم بازوها معقول کارهای تازه می‌کنند و دیگر دراز شدن، کوتاه شدن، چرخیدن، حلقه شدن، از آستین کت بیرون زدن، بالا رفتن، پایین آمدن، باز شدن، بسته شدن و حرکاتی از

این قبیل برایشان مثل آب خوردن است و هیچ زحمتی ندارد. البته «کارهای بی‌زحمت» به همین چند قلم ختم نمی‌شود. مقصودم این است که غیر از بلاز که فعالیتش را در این راستا گسترش داده‌اند، اعضا و چیزهای دیگری را هم سرکار گذاشته‌اند که البته در این راستا نیست و در راستاهای دیگر است که به موقع صحبتش را خواهیم کرد، اما چند نمونه از آن‌ها را در حد مصرف شخصی در اینجا نقل می‌کنیم:

لم دادن دماغ

او «... از فرط اندوه دماغش را به دیوار لم داده» بود و از حق حق می‌لرزید. «(مرشد و ماگرتا - میخائیل بولگاکف. نشر نو، ص ۲۲۵)»
 - اگر به جای دماغ، خرطوم بگذاریم ایراد جمله تا اندازه‌ای برطرف می‌شود.

طرز تهیهٔ لیموناد

«... یکی از سربازان تنگ بزرگی آب لیمو و آب پرتقال می‌آورد و گیلاسی را پر می‌کند.» و در صفحهٔ بعد معلوم می‌شود «تنگ لیموناد و گیلاس پر از آب هنوز روی میز قرار دارد.» (برمی‌گردیم گل نسترن بچینیم - ژان لافیت. چاپ مینو، صص ۱۱۱ و ۱۱۲)

- پس شما اگر مقداری آب لیمو و مقداری آب پرتقال را در یک تنگ بریزید می‌شود لیموناد. حالا اگر بخواهید لیموناد را میل کنید مجبورید با همان تنگ میل کنید چون اگر در لیوان بریزید می‌شود آب.

یک موقعیت خطیر

«... نمونهٔ خوبی از یک موقعیت خطیر... در این روایت وجود دارد... من این روایت را از یک پسر بچهٔ پنج‌ساله شنیده‌ام که در دورهٔ مقدماتی مدرسه بود. مدرسه‌ای که در آن... اگر پسر بچه‌ای خلاف بزرگی مرتکب می‌شد می‌بایست از

بازوهای تاشو و اشو ۵

ماتحتش به عنوان تنبیه شلاق کاری می گردید» (پیتراکامزیند — هرمان هسه. دفتر نشر خودکفایی، ص ۱۰۹)
— و این بود یک موقعیت خطیر در فصاحت.

چیزهای عریض

«... پوتین هایش بی اندازه عریض و مع الوصف ظریف بودند.»
«... دهانش کمی عریض ولی حالت آن ... شهد آگین بود.» (آثار برگزیده توماس مان. انتشارات جهان سو، صص ۸ و ۱۲)
— آدم باید پارچه فروش باشد تا قدر چنین دهانی را بداند.

خب، برگردیم سر اصل مطلب و ببینیم بازوها در چه حالی هستند.
«... دندان های تیز سگ در گوشت بازویش فرو رفت ...»
— تا اینجا ایرادی نیست و اگر هم باشد متوجه سگ است. اما در صفحه بعد می خوانیم که:

«... بازوی دریده خود را معاینه کرد و متوجه شد (!) که بشدت درد می کند. استخوان دست در نزدیکی مچ برهنه شده بود و یک تکه گوشت از آن آویخته بود...»

— اینجا دیگر ایراد متوجه بازوست که جای سازمانی خودش را ول کرده و یک راست آمده چسبیده به مچ. به هر حال کاری است که شده و یک بازو از کار افتاده این است که ناچار

«با آن بازوی سالمش به زحمت پارو می زد ...» (سگ کینه توز — آلبرتو واسکز فیکه روا. انتشارات توکا، صص ۵۸، ۷۲، ۷۵)

«هیچ منظره ای در جهان دلپذیرتر ... از پوست سفید زن زیبا در مقابل این رنگ ارغوانی نبود. به ویژه در آن لحظاتی که از راه شرم دو بازوان (چون هر بازو یک جفت حساب می شود.) لخت خود را بر هم می گذاشت و